

Analytical Re-reading of the Necessity of a Teacher of Conduct in the Mystical Path with Emphasis on *Masnavi*

Mohammad Mahdi Valizadeh*

Vatandoost, Mohammad Ali**

Abstract

One of the most challenging topics in mystical education is the need of the seeker for a teacher and its necessity in mystical behavior, but the great mystics for some reason have refused to provide scientific and argumentative discussion in this field. Despite the importance of the issue, the functions a teacher can have in training the seeker have not been sufficiently explained and analyzed. Among Muslim mystics, Jalaluddin Mohammad Rumi, by accepting the principle of master-centeredness in conduct, has given a mystical explanation of the dimensions of such issue. In the present study, an attempt has been made to extract more than sixty verses related to the issue from different chapters of *Masnavi* to describe Rumi's view on the necessity of a teacher in the mystical journey in the cognitive and behavioral dimensions by the descriptive-analytical method and by analyzing the content of verses. Based on the findings of this study, four functions of the teacher in the cognitive dimension, namely, knowing the path and destination, recognizing obstacles, diagnosing detective and intuitive events, and recognizing the difference in seekers' structure were identified. Also, five functions in the behavioral field, namely, the care for promotion to higher levels, speeding up and facilitating the journey, the effect of the teacher's inner guardianship, removing obstacles, and eliminating possible harms due to the absence of a teacher were categorized. Based on the results of this study, it is impossible to achieve all such factors according to Rumi without the guidance and support of a teacher.

Keywords: Master of Mysticism, Mystical Literature, Behavior, Pir Tarigh, Rumi, Masnavi.

* MA Student of Islamic Ethics, University of Islamic Studies, Qom, Iran

** Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, (Corresponding Author Email: ma.vatandoost@um.ac.ir)

نشریه علمی پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

نوع مقاله: پژوهشی

سال چهاردهم، شماره دوم، پیاپی ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۵۸-۳۹

Doi: 10.22108/JPLL.2021.126364.1556

بازخوانی تحلیلی بایستگی استاد طریقت در سیروسلوک عرفانی با تأکید بر مثنوی معنوی

محمد مهدی ولی‌زاده*

محمد علی وطن‌دوست**

چکیده

یکی از مباحث پرچالش در تربیت عرفانی، مسئله نیاز سالک به استاد و بایستگی آن در سلوک عرفانی است؛ ولی بزرگان عرفان به دلایلی از ارائه بحث علمی و برهانی در این زمینه پرهیز کرده‌اند؛ از این رو با وجود اهمیت بسیار مسئله، کارکردهایی که استاد می‌تواند در تربیت سالک داشته باشد، تبیین و تحلیل کافی نشده است. در میان عارفان مسلمان، جلال‌الدین محمد مولوی با پذیرش اصل استادمحوری در سلوک، به تبیین دقیق عرفانی ابعاد این مسئله پرداخته است. در این پژوهش تلاش شده است تا بیش از شصت بیت ناظر به مسئله یادشده از دفترهای مختلف مثنوی استخراج شود؛ سپس با شیوه توصیفی - تحلیلی و با روش تحلیل محتوای ابیات، دیدگاه مولوی درباره بایستگی استاد در سیروسلوک عرفانی در هریک از ابعاد شناختی و رفتاری بازخوانی و تحلیل می‌شود. براساس یافته‌های این پژوهش، چهار کارکرد استاد در بُعد شناختی، یعنی شناخت راه و مقصد، شناخت آفات و موانع، شناخت حوادث کشف و شهودی و شناخت تفاوت شاکله سالکان و نیز پنج کارکرد در حوزه رفتاری، یعنی دستگیری و مراقبت برای ترقی به مقامات بالاتر، سرعت و سهولت بخشیدن به سیر، تأثیر ولایت باطنی استاد، رفع آفات، خطرات و موانع و دفع ضررهای محتمل ناشی از نبود استاد، شناخته و دسته‌بندی شد که این پژوهش نتیجه آنها را از نظر مولوی بدون راهنمایی، همراهی و دستگیری استاد خبره طریقت، ناممکن می‌داند.

واژه‌های کلیدی

استاد عرفان؛ ادبیات عرفانی؛ سیروسلوک؛ پیر طریق؛ مولوی؛ مثنوی

* دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد اخلاق اسلامی دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران، valizadeh.maaref@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، ma.vatandoost@um.ac.ir

۱- مقدمه و بیان مسئله

عرفان عملی یکی از شاخه‌های دانش عرفان است که به دنبال سیروس‌سلوک به سوی مقصود نهایی است. سیروس‌سلوک، تلاش مستمر برای خودسازی، حرکت در مسیر کمال و متخلق شدن به اخلاق الهی است؛ از این رو تحقق آن، مستلزم راهی شدن انسان به یک سفر است. مبدأ این سفر عرفانی «خانه نفس»، رهرو این مسیر «نفس انسان» (مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۳۱۹ و همان، دفتر اول: ۳۸) و مقصد آن نیز «حقیقت» یا همان «وصول الی الله» است (همان، دیباچه دفتر پنجم: ۶۴۵ و همان، دفتر سوم: ۵۹۲).

این جاده متعالی که انسان را از منزلگاه نفس تا معراج روح بالا می‌برد، باید همه فاصله بین وجود محدود متناهی و ماورای آن را درنوردد. هرکسی که در این مسیر پای می‌نهد، باید بداند راهی هموار و مقصدی زودیاب پیش روی ندارد و یک لحظه فارغ از سیر و حرکت نخواهد بود. بدون تردید، سالک در این مسیر با انبوه موانع، خطرهای، گردنه‌ها، سختی‌ها، لغزشگاه‌ها و مهلکه‌ها روبه‌رو می‌شود که به ناچار باید از آنها عبور کند. افزون‌بر فرازونشیب‌های فراوان این مسیر، جوانب و عوامل متعددی در این راه دخیل است که شناخت و رعایت آنها بر سالک لازم است؛ زیرا هر سفری به سازوکارهای مناسب خود احتیاج دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۷۰۳).

یکی از مسائل برجسته سیروس‌سلوک در عرفان اسلامی، مسئله جایگاه استاد و مربی برای راهنمایی و دستگیری سالک در سیروس‌سلوک است و به طور کلی، یکی از شاخصه‌های مشترک همه عرفان‌ها استادمحوری است. بسیاری از جویندگان مسیر با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شوند؛ از جمله اینکه آیا پیمودن مراحل عرفانی بدون نظارت، راهنمایی و دستگیری استاد خبره ممکن است یا خیر؟ آیا وجود استادی که عهده‌دار تربیت شود و سالک را در این مسیر سیر دهد، مقدمه ضروری و بایسته برای سلوک عرفانی است؟ پاسخگویی مناسب به این پرسش‌ها در گرو یافتن پاسخ این مسئله است که استاد طریقت چه نوع کارکردهایی در تربیت سلوکی دارد؟

بزرگان عرفان در طی قرون متمادی، پاسخ‌های متعددی به این پرسش ارائه کرده‌اند؛ البته بیشتر آنها به صورت مختصر، گذرا و غیرعلمی وارد شده‌اند. از میان عارفان مسلمان، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ق.) عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم، با پذیرش اصل استادمحوری در سلوک، به تبیین دقیق عرفانی ابعاد این مسئله در قالب شعر پرداخته و از آن برای بیان مقاصد مختلف معرفتی و تربیتی بهره برده است؛ اگر مثنوی را یک کتاب عرفانی جامع برای برنامه سلوک انسانی بدانیم، مولانا همواره در تلاش بوده است با بیان نظم استدلالی دینی، در سراسر اشعار خود، این دیدگاه عرفانی را القا کند که وجود استاد و مرشد در طریقت، ضروری است. او توانسته است مباحث سنگین و دشوار عرفانی را به صورتی آسان و قابل فهم برای مخاطبان خود تبیین و تشریح کند و با تازگی و حلاوت، سالکان را برای پیمودن مسیر دشوار طریقت به پیروی از پیر و مرشد ترغیب نماید. شمار اشعار پرمغز و پرمحتوای او در این زمینه به بیش از شصت بیت می‌رسد.

ادب عرفانی بخش عظیمی از ادبیات غنی زبان فارسی را تشکیل می‌دهد. بررسی دیدگاه مولوی در این زمینه از جهاتی اهمیت دارد؛ از سویی مولانا تسلط و احاطه بسیاری بر متون دینی داشته و نظریات عرفانی او مبتنی بر مبانی معرفتی برگرفته از آیات و روایات است؛ تاجایی که خود به گواهی عام و خاص، آفتاب معرفت و حقیقت است؛ از سوی دیگر، از نظر نظم و ترتیب، اسلوبی مانند قرآن کریم دارد که معارف را پشتاپشت هم پراکنده، اما

به هم آمیخته است (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۱: مقدمه، ۲ و ۳؛ زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: مقدمه، ۴۱)؛ همچنین مولوی در قرن هفتم یعنی مرحله پختگی و کمال در سیر تطور عرفان عملی (امینی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۴۲۴) می‌زیسته و مثنوی را در این دوره به رشته تحریر درآورده است؛ از این رو این کتاب دارای جایگاه ویژه‌ای در عرفان اسلامی است و ژرف‌نگری‌های پرعمق و کم‌نظیری را در بر دارد؛ البته در عین حال، دور از توجیهات پُرپیچ و خم داعیه‌داران عرفان نظری است. ویژگی تمایزبخش مثنوی این است که مولوی مهارت خود را در استفاده از شعر برای توضیح دیدگاه‌های عرفانی‌اش نشان می‌دهد و ادبیات عرفانی او با بهره‌برداری از آرایه‌های ادبی پارسی، شاهکاری یگانه است که با ظرافت، حسن تعبیر و مهارت در پیوستن معانی گوناگون به یکدیگر، حیرت خواننده را برمی‌انگیزد و فراتر از سطح تجربه‌های معمول و محسوس بشری قرار دارد. بر این اساس کتاب مثنوی، یکی از برترین کتاب‌های ادبیات عرفانی کهن فارسی است و منبع مهم و پرمایه در اصول والای تربیت عرفانی شناخته می‌شود (نک. زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۷-۴۸ و ج ۲: ۶۸۸).

نویسندگان این پژوهش می‌کوشند به صورت روش‌مند، گویا، علمی و مستدل و با محوریت کتاب مثنوی، به پرسش‌های یادشده پاسخ دهند و اندیشه عرفانی مولوی را درباره این مسئله به شکل جدیدی تبیین کنند. تحلیل علمی دلایل مولوی و ساماندهی آنها با رویکرد کارکردشناسی استاد، می‌تواند نقش بسزایی در توسعه و ترویج صحیح مسئله مرشد‌محوری در عرفان عملی داشته باشد. بدون شک، با توجه به اختلاف دیدگاه‌ها در این مسئله، بررسی آن بسیار لازم بوده و از حیث نظری و عملی اثرگذار است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

در زمینه شخصیت‌شناسی پیر و مرشد طریقت، پژوهش‌های متعددی تاکنون انجام شده است؛ عرفان‌پژوهان در سال‌های اخیر به شخصیت و جایگاه پیر در سلوک عرفانی توجه کرده‌اند و در این باره به برخی از متون فاخر بزرگان ادب عرفانی از جمله حافظ شیرازی، سنایی، عطار نیشابوری، عراقی و... پرداخته‌اند:

- ۱) «جلوه‌هایی از پیر و شیخ و نقش آن در دیوان سنایی»، دستمرد، فرزانه، عرفان/اسلامی، تابستان ۱۳۹۹؛
- ۲) «نشانه‌شناسی پیر در اشعار فخرالدین عراقی، امیری، محمد صالح»، حسینی کازرونی، سید احمد؛ حمیدی، سید جعفر، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، پاییز ۱۳۹۵؛
- ۳) «نقش عنصر گفت‌وگو در رابطه مرید و مراد بر مبنای نظریه سازنده‌گرایی در منطق الطیر عطار»، غفوری، عفت‌سادات؛ پیروز، غلامرضا؛ حق‌جو، سیاوش؛ هاشمی، سهیلا، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، زمستان ۱۳۹۵؛
- ۴) «نمادسازی از مرید و مراد در اسرارنامه عطار نیشابوری»، نیک‌پناه، منصور؛ نوری، ابراهیم؛ میری، حسین، نقد و نظر، زمستان ۱۳۹۳؛
- ۵) «جایگاه ثابت پیر در سیر تحول معنایی مؤلفه‌های تصوف از سده چهارم تا سده هفتم»، اشرف‌زاده، رضا؛ ماندگار، علی؛ تقوی بهبهانی، سید مجید، سبک‌شناسی نظم و نشر فارسی (بهار ادب)، مهر ۱۳۹۹؛
- ۶) «بررسی و تحلیل کهن‌الگوی پیر فرزانه در رساله‌های سهروردی»، طاهری، محمد؛ رضایی، فریبا؛ آقاجانی، حمید، پژوهش‌های ادب عرفانی، بهار و تابستان ۱۳۹۲؛
- ۷) «پیر در دیوان حافظ و شعر شاعران کرد»، کزازی، میرجلال‌الدین؛ خیریه، بهروز، مطالعات ادبیات

تطبیقی، تابستان ۱۳۹۲؛

۸) «مقایسه پیر در شعر حافظ و دیوان‌های حکیم فضولی، کوشان، ایوب»؛ ضیایی، غلامرضا، مطالعات ادبیات تطبیقی، بهار ۱۳۹۱.

با این حال در ادامه این روند، مقالات بسیار اندکی در این موضوع با تأکید بر اشعار مولوی در مثنوی معنوی با وجود اهمیت کم‌نظیر آن در عرفان عملی یافت شد که از آن جمله است:

۱) ملک محمد فرخ‌زاد و نسیم اکبرالایی: «بررسی سیمای پیر در ابیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»؛

۲) خلیل بهرامی: «انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولانا»؛

۳) رضا حیدری نوری و سید علی محمد سجادی: «سیمای پیر در سلوک عارفانه عطار و مولوی»؛

۴) عبدالله نصرتی و علیرضا روزبهانی: «مرد تمام مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی».

این تحقیقات به ابعاد شخصیت استاد و وجود او در سیروس‌لوک از منظر مولوی پرداخته‌اند و هدف غایی آنها فقط شخصیت‌شناسی و مفهوم‌یابی پیر و استاد از نگاه مولوی بوده است. پژوهش‌های پیشین نسبت به هدف یادشده، موفق عمل کرده‌اند؛ اما به تحلیل دیدگاه مولوی درباره بایستگی استاد و کارکردها و رسالت‌های او در تربیت عرفانی، توجهی نداشته‌اند. همچنین از آنجاکه ابیات مرتبط با مسئله در دفاتر مختلف مثنوی پراکنده شده و با ادبیات و اصطلاحات گوناگونی تعبیر شده است، تحقیقات انجام‌شده به‌طور کامل از عهده استخراج و ساماندهی ابیات برنیامده‌اند.

این پژوهش با رویکردی جامع نسبت به مسئله و با نگاه تربیتی - عرفانی با محوریت زبان نظم مثنوی مولوی، کوشیده است تا کاستی‌های تحقیقات گذشته را بزداید. در یک نگاه کلی، تمرکز بر دلایل بایستگی و استقرار ابعاد شناختی و رفتاری جایگاه استاد، خوانش نو و تحلیل استنباطی و گویای آنها، همچنین پیوند دادن کارکردشناسی استاد از نظر شناختی و رفتاری با دلایل ضرورت استاد در کتاب مثنوی و نگاه فرامتنی به ابیات، از امتیازات این پژوهش است.

۱-۲ روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی است و با روش کتابخانه‌ای انجام شده است. این مقاله در گام نخست به شناسایی ابیات ناظر به مسئله استاد طریقت از دفترهای مختلف کتاب مثنوی پرداخته و سپس با استخراج و دسته‌بندی کارکردهای استاد در تربیت عرفانی سالک، با روش تحلیل محتوای ابیات مثنوی، کوشیده است تا بایستگی استاد را از دیدگاه مولوی در هریک از ابعاد شناختی و رفتاری به اثبات برساند.

۲- دیدگاه عارفان درباره مسئله

تاریخ تصوف و عرفان به ما نشان می‌دهد که نخستین آموزه‌های عرفانی که بیشتر در قالب دستورالعمل‌های اخلاقی بوده، برپایه تعالیم استاد و شاگردی و به تعبیر تخصصی‌تر، مراد و مریدی نشر یافته است. در بیشتر آثار عرفانی بدون اقامه دلیل، بر مسئله ضرورت استاد تأکید شده است (همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۷۳ و ۳۷۶؛ فیض کاشانی،

۱۳۷۲، ج ۵: ۱۸۱؛ مکی، بی‌تا، ج ۱: ۲۵۸؛ کاشانی، بی‌تا: ۱۱۰-۱۱۴؛ قشیری، ۱۳۴۰: ۷۳۹؛ به‌گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد این امر یکی از مقبولات در میان اهل سیروس‌سلوک است.

مولی عبدالصمد همدانی می‌گوید: «در میان اهل سلوک درباب ضرورت نیاز مرید به شیخ در سلوکش اختلاف نظر وجود دارد؛ اما اکثر اهل عرفان بر این ضرورت اصرار دارند» (همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۸۱).

شمار کسانی که قائل به ضرورت استاد در سلوک و مسائل عرفانی هستند، بسیار زیاد است؛ اما بسیاری از آنان، در تألیفات خود از بحث علمی در مسئله ضرورت استاد و ارائه دلایل آن پرهیز کرده‌اند؛ به نظر می‌رسد این پدیده می‌تواند از مسائل متعددی متأثر باشد؛ از آن جمله است: پرهیز از ورود مباحث برهانی به عرفان؛ متعارف نبودن و اهمیت نداشتن طرح مباحث نظری در عرفان عملی؛ مطرح نبودن عرفان عملی به‌عنوان یک علم مستقل و جدید تا قرن هفتم؛ اتفاق دیدگاه‌ها در این مسئله و نیازداشتن به استدلال به‌سبب وضوح آن؛ نبود توهّم دعوت عارفان به‌سوی خودشان و...؛ هریک از این دلایل می‌تواند توجیهی برای این امر باشد.

با وجود این نکته، جلال‌الدین مولوی در نیمه دوم قرن هفتم، در دفترهای مختلف مثنوی، به‌صورت مفصل با بیان زیبایی منظوم به بحث ضرورت پیر سلوکی پرداخته و با رویکردی برخاسته از آیات و روایات، به تبیین عرفانی جایگاه استاد، اهتمام ورزیده است. این پژوهش دیدگاه وی را در این زمینه واکاوی می‌کند.

۳- چیستی استاد طریقت از نگاه مولوی

در عرفان و تصوّف، از استاد طریقت، با عنوان‌هایی ازجمله شیخ، مرشد، دلیل، راهبر، مربی، خضر راه، پیر راه، مراد، قطب و مقتدا نیز تعبیر می‌شود (همایی، ۱۳۸۴: ۲۵؛ فرخ‌زاد و اکبرالایی، ۱۳۹۲: ۱۴۵)؛ البته ممکن است برخی از آنها عنوان ویژه برخی از مراتب باشد.

توجه به این نکته لازم است که استاد عرفان، غیر از مدرّس اخلاق، مبلّغ اخلاق یا مشاور اخلاق است؛ زیرا افزون‌بر تفاوت مقام استادی با تدریس و تبلیغ و مشاوره، تربیت عرفانی غیر از تربیت اخلاقی است و به قابلیت‌ها و توانایی‌های فراتری نیاز دارد؛ تربیت اخلاقی به معنای ایجاد تعادل قوای نفسانی، کسب فضائل و سلب رذائل است؛ ولی تربیت عرفانی، پرورش توانایی‌های باطنی و عبور از نفس است و درپی معرفت حق و درک حقیقت هستی است (فصیحی رامندی، ۱۳۹۱: ۴۱ و ۴۳).

ازاین‌رو جایگاه مربی در تربیت اخلاقی درحد وعظ، ارشاد و آموزش اخلاقی است و لزوم وجود مربی درحد عرفان نیست؛ بلکه هر شخصی می‌تواند با اتکا به دانش خود، به دستورات اخلاقی عمل کند؛ بنابراین بررسی موضوع ضرورت استاد، در تربیت عرفانی پیگیری می‌شود نه در تربیت اخلاقی (همان: ۵۲)؛ زیرا موضوع، روش و هدف تربیت عرفانی در مقایسه با سایر ساحت‌های تربیتی، در اوج هستند.

در اصطلاح عرفان عملی، مراد از استاد کسی است که توان تربیت عملی انسان‌ها را داشته باشد و بتواند متربی خود را گام‌به‌گام در سلوک اخلاقی و معنوی راهنمایی، دست‌گیری و راهبری کند. مربی اخلاق به‌صورت عملی و پیوسته با متربی خود ارتباط می‌گیرد و از موقعیت و شرایط او اطلاع دارد و نسخه عملی ویژه‌ای با تطبیق کلیات علم اخلاق بر احوال شخصی او صادر می‌کند. مربی اخلاق، تنها درپی پرکردن ذهن متربی خود نیست؛ بلکه می‌خواهد یک تحول واقعی در وجود او ایجاد کند.

بزرگان عرفان از جمله محی‌الدین ابن عربی (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲: ۳۶۵)، عبدالکریم جیلی (جیلی، ۱۴۲۶: ۹۴)، عزالدین کاشانی (کاشانی، بی‌تا: ۱۰۸) و عبدالرزاق کاشانی (کاشانی، ۱۴۲۶، ج ۲: ۴۴۹ و ۴۵۰) در این باره تعاریفی ارائه کرده‌اند که پرداختن به آنها خارج از رسالت این تحقیق است و هدف ما بررسی دیدگاه مولوی در این زمینه است.

مولوی بر این باور است که استاد، انسانی عظیم، شگفت و پزیرفت است (عبدالحمید، ۱۳۸۳) که به بالاترین مقام کشف و شهود رسیده است. او بر سایر خلائق ولایت دارد و سایر انسان‌ها در مسیر معنوی باید به او اقتدا کنند (آل‌عصفور، ۱۳۸۵؛ قربانی، ۱۳۹۲). او استاد و انسان کامل را عاقل و عارفی می‌داند که آفتاب معرفت و خورشید تمام‌نور و منیر است که به مقام فنا رسیده و راه حقیقت را برای سالکان آشکار می‌کند.

هریک از ابیات مثنوی در دفترهای مختلف، یک شاخصه و مؤلفه از عناصر مورد نیاز یک استاد را معرفی و عرضه می‌کند؛ برای مثال در باور او پیر، عین طریقت است و راهنمایی مسیر و مقصد به او وابسته است:

برنـو یس احوال پیر راه‌دان پیر را بگزین و عین راه دان
پیر تابستان و خلعان تیر ماه خلق مانند شب‌بند و پیر ماه
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۴۵)

مولوی در این تمثیل، پیر را مانند تابستان، گرم و پرحرارت و مانند ماه، تابان و روشنایی بخش می‌بیند. او در جای دیگر، پیر را وسیله ترقی در سیر آسمانی و طی مقامات معنوی معرفی می‌کند:

پیر باشد نردبان آسمان پیران از که گردد از کمان
(همان، دفتر ششم: ۱۲۴۵)

مولانا از مقام فنا با سپیدی مو تعبیر می‌کند و چنین می‌سراید:

شیخ که بود؟ پیر یعنی موسپید معنی این مو بدان ای بی‌امید
(همان، دفتر سوم: ۴۷۱)

همچنین درباره شاخصه عقل و خرد و بصیرت پیر می‌گوید:

تو برو در سایه عاقل گریز تا رهی زان دشمن پنهان‌ستیز
(همان، دفتر اول: ۱۴۷)

خویشتن رسوا مکن در شهر چین عاقلی جو خویش از وی درمچین
(همان، دفتر ششم: ۱۲۴۵)

مولوی مؤلفه خورشید منیر بودن و آگاهی‌بخشی استاد را نیز در ابیات زیر به نمایش گذاشته است:

شیخ نورانی ز ره آگاه بود نور را هم با سخن همراه کند
(همان، دفتر پنجم: ۹۴۹)

به این معنا که کلام شیخ با نور هدایت قرین است و دعوتش اصیل و صادقانه است.

نیز در بیت ذیل، به مقام ولایت و مظهر کامل خدا بودن استاد اشاره کرده و گفته است:

کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست کاو دلیل نور خورشید خداست
(همان، دفتر اول: ۲۱)

بر این اساس به نظر می‌رسد در یک تعریف جامع می‌توان منظور از استاد عرفان در بحث پیش‌رو را چنین دانست: شخص راه‌یافته و راه‌رفته و راه‌دان، تربیت‌یافته، آگاه، بصیر، عالم به شریعت و طریقت و حقیقت، تسلیم حق و دارای مقام ولایت که با اختیار و اراده خود، با راهنمایی، نظارت و دستگیری از سالک در طول مسیر، وی را رشد داده است و به‌سوی مقصد حرکت می‌دهد.^۱

۴- کارکردهای استاد

انسان موجودی است که برای به فعلیت‌رساندن نیروی داخلی موجود، نیازمند عوامل بیرونی است و استاد سلوکی، یکی از اثرگذارترین و مهم‌ترین عوامل در تربیت عرفانی است.

انتخاب استاد و پیروی از وی از اصول اساسی تربیت عرفانی است؛ این موضوع تأکید دارد که در تربیت، مراقبت و عنایت یک استاد یا شیخ ضروری است و دست‌یافتن سالک به حقیقت بدون راهنمایی و دستگیری استاد، امری ممتنع یا شبیه به ممتنع است. از دیدگاه مولانا این لزوم و ضرورت، از دو ناحیه ناشی می‌شود: نخست، از اهمیت مقصد و هدف رشد معنوی و دیگر، از میزان تأثیر استاد در موفقیت رسیدن به این هدف.

عارف، کمال را در رسیدن و یافتن می‌داند، نه در فهمیدن (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۲۶). در تعلیم و تربیت عرفانی، پیر گنجینه‌ای از داشته‌های نظری نیست که رسالتش انتقال اطلاعات به متربی باشد؛ بلکه شخصی سفرکرده است که کوره‌راه‌های سیروس‌سلوک را درنور دیده است و به زیر و بم آنها وقوف کامل دارد، همچنین فهم اطمینان‌بخش و راهگشایی از شریعت، طریقت و حقیقت دارد که پیش روی سالک طریقت و طالب حقیقت می‌نهد.

بر این اساس، برای تحلیل نظام‌مند اندیشه مولوی در رابطه مراد و مریدی، می‌توان ضروریات و لوازم سلوک را در دو گروه دسته‌بندی کرد؛ بعد نظری که از آن به ضرورت «علمی» و «شناختی» تعبیر می‌کنیم و بعد عملی که آن را ضرورت «عملی» و «رفتاری» می‌خوانیم.

منظور از دسته شناختی، کارکردهایی است که استاد برای شناخت‌دهی به سالک انجام می‌دهد؛ اما دسته عملی، درباره فعالیت‌های استاد برای مراقبت جوارحی و جوانحی از سالک است که برای تزکیه نفس و پیمودن مراحل سلوکی او ضرورت دارد.

در این بخش در ضمن بررسی تطبیقی نقش‌ها و کارکردهای استاد در سیر تربیت عرفانی سالک و نیز تبیین آسیب‌های جبران‌ناپذیر سلوک بدون راهنمایی استاد، ضرورت وجود استاد در سیروس‌سلوک عرفانی، از نگاه مکتب عرفانی مولوی روشن می‌شود.

۴-۱ بُعد شناختی

یکی از ابعاد ضرورت استاد سلوکی، بُعد شناختی آن است؛ به این معنا که اگر سالک بخواهد مجموعه‌ای از امور را بشناسد، این شناخت متوقف بر حضور استاد است و سالک برای شناخت آنها، به استاد نیاز دارد. راهنمایی، آگاه‌سازی و معرفت‌دهی استاد، از کارکردهای مربوط به این بُعد از نیاز به استاد است. در این بخش به بررسی دلایل ضرورت استاد در ضمن تبیین نقش او در حوزه شناختی پرداخته می‌شود.

حضرت علی^(ع) می‌فرماید: «هیچ فعالیت و حرکتی نیست مگر آنکه در آن به معرفت و شناخت نیازمندی»

(حرانی، ۱۴۰۴: ۱۷۱). بر این اساس سلوک بر معرفت تصدیقی استوار است و سالک برای پیمایش مسیر باید بر بال معرفت بنشیند و در پرتوی چراغ استاد می‌تواند چادر سیاه اوهام و خیالات فاسد را بدرد. در یک نگاه فراگیر، شناخت چهار امر وابسته به وجود استاد است: ۱) شناخت راه و مقصد؛ ۲) شناخت آفات، خطرات و موانع؛ ۳) شناخت وظایف و برنامه‌ها؛ ۴) شناخت تفاوت شاگله سالکان.

برای اینکه سالک نسبت به این چهار امر آگاهی یابد و ناآشنایی‌اش او را به بیراهه نکشاند، حضور استاد از نگاه مولوی، بایسته و ضروری است؛ منشأ ضرورت استاد در شناخت این موارد، به کارکردهای منحصر به فرد استاد در این ناحیه، بازمی‌گردد که مولوی در اشعار خود متذکر شده است و مخاطب را به پذیرش بایستگی استاد وامی‌دارد. در ادامه به استخراج و توجیه علمی این کارکردها می‌پردازیم.

۱-۱-۴ شناخت راه و مقصد

برای تحقق سلوک، ازسویی نخست باید راه و مقصد را شناخت و ازسوی دیگر، سیروسلوک دارای مراحل مختلفی است و هر مرحله، پیچیدگی‌های خاصی دارد. شناسایی و تشخیص مراحل این راه برای هرکس امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین به حکم عقل نباید بدون راهنما قدم در وادی سلوک گذاشت؛ زیرا او راه را طی کرده و با پستی و بلندی آن به‌خوبی آشناست (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۸؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۲۲۶؛ بحرالعلوم، ۱۴۱۸: ۱۲۳).

مولانا در ابیات ذیل، به جایگاه و کارکرد استاد از نظر شناخت راه و مقصد، توجه کرده است:

کار بی استاد خواهی ساختن جاهلانسه جان بخواهی باختن

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر پنجم: ۸۹۲)

چند بر عمیا دوانی اسپ را باید استا پیشه را و کسپ را

خویشتن رسوا مکن در شهر چین عاقلی جو خویش از وی درمچین

(همان، دفتر ششم: ۱۲۴۵)

از این اشعار چنین به دست می‌آید که حرکت بدون استاد و سلوک خودسرانه، به بیراهه کشانده می‌شود و حاصلی جز رسوایی سالک در پی نخواهد داشت.

برای تبیین بیشتر ضرورت وجود استاد در راه سلوک الی الله، مولوی به قاعده عقلی لزوم رجوع جاهل به عالم اشاره کرده است؛ از یک سو شخص سالک، نسبت به راه و مقصد شناختی ندارد و جاهل است. ازسوی دیگر مراجعه به راهنما در هر حرفه و رشته‌ای نیازی فطری و عقلی است؛ بشر با عقل فطری خود در مسائلی که از آنها اطلاعی ندارد، به عالمان و متخصصان رجوع می‌کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «فاسألوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»؛ از اهل علم و ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید (نحل: ۴۳). یکی از مصادیق بارز عمل به این امر، مراجعه به استاد در سلوک و مسائل عرفانی است؛ زیرا سلوک عرفانی پیچیدگی‌های فراوانی دارد و معرض انحرافات و آسیب‌هاست؛ ازاین‌رو کسی که به دنبال تربیت و تزکیه نفس است، نباید عنان نفس و روح خود را به دست هرکسی بسپارد. مولوی در این باره می‌گوید:

ره نمی‌داند قلاووزی کند جان زشت او جهان‌سوزی کند

طفل راه فقر چون پیری گرفت پیروان را غول ادب‌اری گرفت

که بیا تا ماه بنمایم تو را ماه را هرگز ندید آن بی‌صفا
چون نمایی؟ چون ندیدستی به عمر؟ عکس مه در آب هم ای خام غمر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ۶۹۷)

از دیدگاه مولوی، کسی که نه راه را می‌داند و نه مقصد و حقیقت را می‌شناسد، نمی‌تواند راهنمایی و دستگیری کند؛ بلکه حرکت او نیز بی‌ثمر خواهد بود؛ بنابراین پیروی از استاد، امری اجتناب‌ناپذیر است. وی همچنین در این زمینه چنین می‌سراید:

این عمل وین کسب در راه سداد کی توان کرد ای پدر بی‌اوستاد
دون‌ترین کسبی که در عالم رود هیچ بی‌ارشاد اوستادی بود؟
اولش علمست آنگاهی عمل تا دهد بر بعد مهلت یا اجل
(همان، دفتر پنجم: ۸۷۳)

به دیگر سخن به اعتقاد مولانا مراجعه به استاد در عرفان، ضروری‌تر و حیاتی‌تر از سایر راه‌هاست؛ روندهٔ راه در راه‌های زمینی محسوس، هم دیدهٔ راه‌بین دارد و هم قوت قدم؛ راه نیز آشکار و مسافت معین است؛ با این حال بدون دلیل و راهنما سفر نمی‌کند؛ ولی سالک در راه حقیقت، نه نظر دارد و نه قدم؛ نه راه را می‌شناسد و نه گردنه‌ها را (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳۴۳؛ زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۶۰۰)؛ زیرا سیروس‌سلوک عبارت است از سیر نفس انسانی از مرتبهٔ نفس اماره تا مراتب عالی نفس مطمئنه؛ از این‌رو تمام تغییرات در نفس سالک اتفاق می‌افتد نه در عالم خارج؛ بنابراین طریقت، مسیری درونی و نامحسوس است. مولوی از این بُعد مسئله غفلت نکرده و در مواضع مختلفی بر آن تأکید داشته است:

آن رهی که بارها تو رفته‌ای بی‌قلاوز اندر آن آشفته‌ای
پس رهی را که نرفتستی تو هیچ هیچ مرو تنها ز رهبر سر مپیچ
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۴۶)

بنابراین از دیدگاه مولوی، پیروی از استاد طریقت برای شناخت راه و رسیدن به مقصد، امری لازم بوده است و بدون آن عمر و جان رهرو ضایع می‌شود و سرگشته می‌ماند و به مقصد دست نمی‌یابد.

۴-۱-۲ شناخت آفات، خطرات و موانع

هر مرحله از سلوک، خطرات خاصی دارد و راهزنان شیطانی و انفسی در کمین سالک هستند تا او را در میدان فکر و عمل، دچار انحراف کنند. از جنید بغدادی نقل شده که گفته است: «در طریقت، هزاران مانع برای سالک وجود دارد که او را از لقای الهی باز می‌دارند» (دیلمی، ۱۴۲۸: ۱۶۳).

مولوی عارف براساس همین تفکر چنین می‌گوید:

در زمان گر پیر را شد زیردست روشنایی دید و از ظلمت برست
شرط تسلیم است نی کار دراز سود ندهد در ضلالت ترک ناز
من نجویم زین سپس راه اثیر پیر جویم پیر جویم پیر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ششم: ۱۲۴۴)

از دیدگاه وی، موانع عام سیروسلوک اعم از دنیا، نفس و شیطان همواره در فعالیت‌اند تا سالک را از پیشرفت در مسیر حق بازدارند و به‌سوی ضلالت و تاریکی کشانند؛ ازاین‌رو روشن است که اگر سالک بدون استاد سیر کند، در نیمه راه می‌ماند و به مقصد نمی‌رسد یا در پرتگاه‌های راه هلاک می‌شود؛ بنابراین ایشان در بیت اخیر، اقتدا به پیر را مهم‌تر از اصل سلوک و تلاش در طی مسیر می‌داند.

همچنین مولوی در دفتر نخست مثنوی، برای ضرورت استاد به رهیدن از خطر و گزند دشمن نهان استدلال کرده است و می‌سراید:

دامن او گیر زو تر بی‌گمان تا رهی از آفت آخر زمان
اندردین وادی مرو بی این دلیل لا احبّ الّا فلین گو چون خلیل
(همان، دفتر اول: ۲۱)

تو برو در سایه عاقل گریز تا رهی زان دشمن پنهان‌ستیز
(همان: ۱۴۷)

سالکان و روندگان راه از درک کیده‌های شیطان و راه غلبه بر آنها ناتوان‌اند؛ زیرا امری پنهان و دقیق است؛ به همین سبب، سالک ناگزیر است که به استاد و شیخ رجوع کند؛ بنابراین از دیدگاه مولوی، رهروی طریقت ناگزیر از استاد است تا از خطرات و آفات راه عبور کند و جان سالم به در برد.

۴-۱-۳ تفسیر حوادث کشف و شهودی

یکی از عناصر اصلی عرفان اسلامی و از اساسی‌ترین مشخصه‌های عرفان عملی، کشف و شهود است که روش دستیابی به معارف عرفانی است (امینی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۵۰۱) و نزد عارفان حکم وحی دل و راه شناخت خداوند را دارد.

آنکه از حق یابد او وحی و جواب هرچه فرماید بود عین صواب
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۲)

به‌طور کلی آنچه مقصد سالک به شمار می‌رود، مشاهده حق است؛ اما دستیابی به آن تنها با رفع موانع و حجاب‌هایی است که سالک را از مقصد بازمی‌دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۲۳). وقوع مکاشفات و مشاهدات برای هر فردی متفاوت است؛ ولی در مسیر هر سالکی طبیعی است و متربی در طی مراحل، همواره به دنبال کشف موانع، رفع حجاب‌ها و مشاهده حقایق است تا به غایت دست یابد. معرفت حاصل از این راه، معرفت حضوری شهودی است و از راه حس، تجربه و اندیشه حاصل نمی‌شود. ازسویی گاه، تشخیص مکاشفات صحیح عرفانی از خیالات باطل شیطانی بسیار سخت می‌شود و میزان صدق آن نامعلوم است؛ زیرا سالک از القائات شیطان و خیالات نفسانی در امان نیست. ازسوی دیگر، شناخت و تمییز مکاشفات رحمانی از شیطانی در مسیر سلوک اهمیت بسیاری دارد (روحانی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۴۴؛ حسینی کوهساری، ۱۳۸۹: ۱۴۴-۱۴۶). از این زاویه نمی‌توان دیدگاه روشنی از سخنان مولوی استخراج کرد؛ ولی به نظر می‌رسد بیت ذیل به همین مطلب اشاره دارد:

آنچه تو در آینه بینی عیان پیر اندر خشت بیند بیش از آن
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۰۸)

به نظر می‌رسد مقصود مولانا از این بیت، اشاره به این مسئله باشد که پیر از حوادث و وقایع پیش‌رو در مسیر

عرفانی مطلع است؛ به این معنا که پدیده‌ها را پیش از آنکه صورت واقعیت ببندند، می‌بیند و آنها را با آگاهی و تجربه خود تفسیر می‌کند؛ از این رو سالکی که حوزه شناختش محدود و ناقص است، بدون راهنمایی استاد، نمی‌تواند مفهوم این حوادث را بداند و به مقتضای آن، رفتار صحیحی را انتخاب کند. بر این اساس، سالک به استاد کارآزموده و راه‌بلدی نیازمند است که بداند در هر مرحله‌ای چه حالات و خواطر و شهودهایی به سالک دست می‌دهد تا او را راهنمایی کند و با دیده تیز و معرفت‌یاب خود مکاشفات حقیقی او را تشخیص دهد؛ در نتیجه سالک از امور خیالی و گمراه‌کننده‌هایی می‌یابد. در این فرایند، استاد حوادث سلوکی و وقایع شهودی و دست‌یافته‌های عرفانی را برای شخص سالک تفسیر و تبیین می‌کند.

همچنین در اثنای سلوک، وقایعی از غیب برای سالک نمایش داده می‌شود که بر سیر فطرت او دلالت می‌کند و نشان صفا و کدورت دل و احوال رحمانی و شیطانی اوست و مبتدی به هیچ‌یک از این معانی وقوف ندارد؛ زیرا به زبان غیب آگاه نیست؛ از این رو به یک راهنمای دانا به تأویلات غیبی نیازمند است (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳۴۴)؛ بنابراین وجود استاد به عنوان یک میزان و معیار در کشف و شهود ضروری است.

۴-۱-۴ شناخت تفاوت شاکله سالکان

شاکله درونی هر انسانی متفاوت است و هرکس براساس شاکله و ساختار وجودی خود عمل می‌کند؛ «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء: ۸۴). هیچ انسانی با انسان دیگر از لحاظ ویژگی‌های جسمی و روحی یکسان نیست؛ از این رو نوع تلاش و فعالیت و رشد افراد متفاوت است و مسیر هرکس نیز منحصر به خود اوست و لزوماً شبیه دیگران نیست (بحرالعلوم، ۱۴۱۸: ۱۲۷-۱۲۸). این تفاوت در مراحل سلوک و برنامه‌های دستوری به فرد نیز اثرگذار است. ممکن است یک دستور در حق فردی درد و در حق دیگری درمان باشد؛ برای کسی زهر و دیگری شهد باشد. پس باید گفت حالات درونی و طرق معنوی هرگز حدود مشخص و معینی ندارند.

بر همین اساس نمی‌توان در سیروس‌سلوک، نسخه همگانی پیچید و به دست همه داد؛ بلکه استاد کاملی لازم است تا مانند پزشک متخصص با ارائه برنامه جزئی، هرکس را از دریچه نفس خویش و براساس شاکله و ظرفیت خودش و به تناسب استعدادش راهنمایی کند و به سوی مقصد حرکت دهد (ابن‌ترکه، ۱۳۶۰: ۲۷۴؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۹۹)؛ بنابراین برنامه تربیتی یک برنامه فردی است که دامن‌زدن به تفاوت‌ها در آفرینش ویژگی‌های شخصیت متربّی است تا او شخصیتی منحصربه‌فرد شود؛ این روش نیازمند آن است که استاد استعدادها و توانمندی‌های متربّی را کشف کند (کریمی، ۱۳۷۴: ۶۷ و ۶۸؛ باخرزی، ۱۳۶۶: ۶۶).

مولوی درباره جنبه ایجابی این کارکرد و نقش کلیدی پیر در این باره چنین می‌گوید:

کم ز خاکی؟ چون که خاکی یار یافت از بهاری صد هزار انوار یافت
آن درختی کو شود با یار جفت از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۰۲)

وی همچنین در تبیین جنبه سلبی این کارکرد و آسیب سلوک بدون استاد، ابیات ذیل را سروده است:

پس برو خاموش باش از انقیاد زیر سایه شیخ و امر اوستاد
پس رو و صامت شو و خاموش باش از وجود خویش والی کم تراش

ورنه گرچه مستعد و قابلی مسخ گردی تو ز لاف کاملی
هم ز استعداد و مانای اگر سرکشی ز استاد راد باخبر
(همان، دفتر چهارم: ۷۹۲)

با توجه به ابیات بالا آشکار می‌شود که از دیدگاه مولوی، شکوفایی استعداد رهرو نیازمند تربیت استاد است؛ اگر کمک و دستگیری استاد نباشد استعدادها باطل و ضایع می‌شود (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۵۱) و سالک نمی‌تواند پیشرفت مطلوبی داشته باشد و از درک مسیر تعالی وامی‌ماند.

۲-۴ بُعد رفتاری

بُعد دیگر بایستگی استاد که از اشعار ملای رومی می‌توان آن را استخراج و واکاوی کرد، بُعد رفتاری است؛ در این نوع نگاه به نقش استاد در سلوک، تأثیر استاد در رفتارها و حرکت‌های سالک در مسیر سلوک توجه می‌شود؛ به این معنا که چه رفتارها و برنامه‌هایی متوقف بر داشتن استاد است؟ نظارت، حمایت، مراقبت، دستگیری، اصلاح و جهت‌دهی از کارکردهای مربوط به بُعد رفتاری نیاز به استاد است. پژوهش حاضر در این بخش، با پیوند میان دلایل و کارکردهای استاد در حوزه رفتاری، به اثبات ضرورت استاد از نظر رفتاری می‌پردازد. به‌طور کلی، وقوع دو نوع تغییر در حوزه رفتار سالک، وابسته به وجود استاد و کارکردهای اوست:

(۱) ایجاد حرکت مثبت در سالک:

(الف) ترقی به مراحل و مقامات بالاتر؛

(ب) سرعت و سهولت بخشیدن به سیر سالک.

(۲) جلوگیری از وقفه یا حرکت منفی یا انحراف سالک:

(الف) رفع آفات، خطرات و موانع؛

(ب) دفع ضررهای احتمالی با حضور استاد.

در ادامه به تبیین علمی و مستدل، کارکردهای استاد در حوزه رفتاری می‌پردازیم تا نیاز به استاد در ناحیه رفتار سالک از دیدگاه مولوی روشن شود.

۱-۲-۴ ترقی به مراحل و مقامات بالاتر

هر مرحله‌ای از مراحل سلوک، آداب و وظایف خاص خود را دارد و سالک باید با انجام آنها طبق کمیت و کیفیت مشخص، مراحل ترقی را بپیماید. طبیعتاً ارائه وظایف و برنامه‌های هر مرحله به سالک، فقط از سوی کسی ممکن است که شناخت کاملی از آنها دارد و شرایط هر مرحله را می‌داند. مولوی در این زمینه می‌گوید:

دست را مسپار جز در دست پیر حق شده‌ست آن دست را او دستگیر
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر پنجم: ۷۵۷)

وی استاد را وسیله ترقی در سیر آسمانی و طی مقامات عرفانی دانسته و چنین تعبیر کرده است:

پیر باشد نردبان آسمان تیر پرآن از که گردد از کمان
(همان، دفتر ششم: ۱۲۴۴)

بنابراین سالک برای گذر از مراحل عرفانی به مراحل بالاتر و طی کامل مرحله قبلی، ناچار از دستگیری استاد

است و با او می‌تواند راه عروج الهی را بیابد (زمانی، ۱۳۹۸، ج ۶: ۱۰۶۵)؛ برای نمونه می‌توان به بحث عبور سالک از نفس و رسیدن به مقام فناء فی‌الله اشاره کرد.

از مباحث مهم عرفانی که بسیار مورد نقض و ابرام قرار گرفته، مسئله فناست؛ فنا یکی از مقامات مرحله‌نهایت است (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۳۵؛ فرغانی، ۱۴۲۸ ق: ۴۲۵)؛ بنابراین پایان سفر سالک، فناء فی‌الله است که هیچ حجابی میان او و حقیقت باقی نمی‌ماند و چیزی جز حق را نمی‌بیند. عبور از مرحله نفس به مرتبه فناء فی‌الله بدون دخالت استاد دست‌یافته به مقصد، ممکن نیست؛ زیرا لازمه شهود حق، نفی خودی است (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۸۹ و ۷۴۶)؛ یعنی برای رسیدن به فناء، نفس سالک باید درهم شکند و سالک گرفتار نفس نمی‌تواند با اراده برخاسته از نفس خود، خویش را فانی کند؛ از این رو قربانی کردن نفس به دست خود انسان امکان ندارد و باید به دست غیر صورت گیرد؛ او همان استاد راهنماست که به مقام فنا رسیده است. مولانا در اشعار خود از کسی که به مقام فنا دست یافته است، به موسپید^۲ تعبیر می‌کند؛ این تعبیر از سویی کنایه از تجربه و آگاهی بسیار استاد است و از سوی دیگر، به سختی راه و مقامات موجود در مسیر سالک اشاره دارد؛ ایشان در این سروده توضیح می‌دهند:

شیخ که بود؟ پیر یعنی موسپید	معنی این موبدان ای بی‌امید
هست آن موی سیه هستی او	تا ز هستی‌اش نماند تایی موی
چونکه هستی‌اش نماند، پیر اوست	گر سیه موی باشد او یا خود دو پوست

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر سوم: ۴۷۱)

استاد و پیر توانایی دارد نفس شاگردش را در هر حالی همراهی کند و او را به فناء فی‌الله برساند. مولانا به خوبی متوجه این نکته بوده است و آن را چنین تبیین می‌کند:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر	دامن آن نفس‌گش را سخت گیر
چون بگیری سخت آن توفیق هوست	در تو هر قوت که آید جذب اوست

(همان، دفتر دوم: ۳۱۹)

بنابراین از دیدگاه وی، ترقی در مقامات عرفانی بدون راهنمایی و دستگیری استاد فانی، ناشدنی است و سالک به تنهایی نمی‌تواند توفیق عبور از مراحل را پیدا کند و یک قدم از خودی خویش بیرون نهد.

۴-۲-۲ سرعت و سهولت بخشیدن به سیر سالک

سلوک بدون استاد، نیازمند رنج و زحمت زیاد و امتحان راه‌های متعددی است تا سالک بفهمد با کدام مسیر به مقصد می‌رسد؛ پس کاری خسته‌کننده و زمان‌بر است. همچنین نیازمند به ابزاری است که بدون آنها چه‌بسا سال‌ها برای گذر از یک مقام به مقام دیگر طول بکشد (شیروانی، ۱۳۱۵: ۳۴۴).

در مقابل، وقتی سلوک با نظارت و راهنمایی استاد و مربی همراه شود، سیر سالک سرعت می‌گیرد و زودتر و آسان‌تر به سر منزل مقصود دست می‌یابد؛ زیرا استاد خبیر با حفظ دستاوردهای گذشته، او را از وقوف در منازل و مشغول‌شدن به شگفتی‌ها و اعتباریات آن بازمی‌دارد؛ همچنین مانع پسر رفت و سستی او می‌شود و او را از موانع راه و گردنه‌های صعب‌العبوری گذر می‌دهد که به تنهایی توان عبور از آنها را ندارد (رضایی تهرانی، ۱۳۹۲:

(۲۴۳).

مولوی در ابیات ذیل، پیر راه را به سکان‌دار کشتی امن تشبیه می‌کند و بر این باور است که با دستگیری استاد روح‌بخش، حرکت سالک هیچ‌گاه متوقف و کند نمی‌شود و از بیم موج و گرداب در امان است؛ او می‌گوید:

چونک با شیخی تو دور از زشتی‌ای روز و شب سیاری و در کشتی‌ای
در پناه جانِ جان‌بخش تویی کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ۶۵۲)

بنابراین وجود استاد، هم از سختی راه می‌کاهد و هم مانع اشتغال به غیرمقصود می‌شود؛ زیرا یکی از مشکلات رایج سلوک، دل‌بستن سالک به مقامات است؛ اگر سالک به هر مقام و حالی دل ببندد، در همان‌جا متوقف می‌شود یا عقب‌گرد می‌کند.

البته این دلیل نمی‌تواند ضرورت وجود استاد و ممکن‌نشدن سلوک بدون استاد را ثابت کند؛ ولی بیانگر اهمیت و نقش بسزای او در رشد سالک است؛ به‌گونه‌ای که ترقی بدون حمایت و مراقبت استاد، امری بسیار دشوار و طولانی خواهد بود؛ ازاین‌رو به نقش تسهیل‌گیری پیر در ادبیات عرفانی توجه شده است (نک. پیروز و غفوری، ۱۳۹۶: ۳۲-۳۴).

در مقابل، سروده مولانای عارف، به‌روشنی بر این معنا دلالت می‌کند که سلوک با همراهی استاد، با سرعت و قوت بیشتری پیش می‌رود؛ اما بدون پیروی از استاد، سیر، هم طولانی‌تر و هم دشوارتر خواهد شد:

هرکه در ره بی‌قلاووزی^۳ رود هر دو روزه راه صد ساله شود
هرکه گیرد پیشه‌ای بی‌اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر سوم: ۴۱۲)

صد هزاران ساله راه از جاده دور بردشان و کردشان ادبار و عور
(همان، دفتر اول: ۱۴۶)

وی با بیان زیبای خود در این زمینه، سالک بدون استاد را به خری تشبیه می‌کند که از کاروان جدا شده و معتقد است که تنها روی در این مسیر، بیانگر بی‌خردی فرد است؛ زیرا همراهی با کاروان موجب افزایش نشاط و نیروی فرد می‌شود. مولوی چنین می‌گوید:

آنکه تنها در رهی او خوش رود با رفیقان سیر او صد تو شود
با غلیظی خرز یاران ای فقیر در نشاط آید شود قوت‌پذیر
هر خری کز کاروان تنها رود بروی آن ره، از تعب صد تو شود
چند سیخ و چند چوب افزون خورد تا که تنها آن بیابان را برد
مر تو را می‌گوید آن خر، خوش شنو گر نه‌ای خر همچنین تنها مرو
(همان، دفتر ششم: ۱۰۶۸)

۳-۲-۴ تاثیر نفس و ولایت باطنی استاد

نقش کلیدی نفس و نفس استاد در تربیت سالک انکارناپذیر است؛ استاد کامل^۴ مقام ولایت باطنی و تصرف

تکوینی دارد و نفس و نفس او اثرگذار است. برای پیمودن برخی مراحل یا کنارزدن برخی آسیب‌ها لازم است استاد با استفاده از ولایت خویش، سالک را حمایت کند؛ به‌گونه‌ای که گذر سالک از آن مرحله یا رفع آن آسیب، بدون بهره‌مندی از ولایت استاد محقق نمی‌شود (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۶۰). جلال‌الدین مولوی بر این باور است که قدم گذاشتن در کشتی پیر طریقت، باعث نجات سالک می‌شود و همواره او را سیر می‌دهد:

در پناه جانِ جان‌بخش تویی کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر چهارم: ۶۵۲)

از دیدگاه مولوی، پناه‌گرفتن در سایه ولایت استاد، نفس سالک را متحول می‌کند و به تعالی روحی او می‌انجامد؛ او در این باره چنین می‌سراید:

هر هنر که اُستا بدان معروف شد جان شاگردش بدان موصوف شد
(همان، دفتر اول: ۱۴۰)

گر بی‌پوندی بدان شه، شه شوی سوی هر ادبار تا کی می‌روی
(همان: ۱۳۳)

براساس این ابیات، مصاحبت با پیر نزد مولانا یک مبنای عمده تربیت سالک است و او را از تزلزل ایمن می‌دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۰۴).

مولوی استاد را عین راه می‌داند و معتقد است هدایت پیر و مرشد، هم ارائه طریق است هم رسیدن به مطلوب؛ زیرا اتصال به ولایت استاد کامل، عین اتصال به حق است (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۱۵ و ۶۱۶) و لازمه‌اش تسلیم بی‌چون‌وچرا به اوست؛ از این رو می‌گوید:

برنـویس احوال پیـر راه‌دان پیـر را بگـزین و عـین راه دان
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۴۵)

بحث ولایت استاد در عرفان و تصوف، اهمیت بسیاری دارد؛ قدرت تصرف ولی خدا به قدری است که می‌تواند اثر کلمات و سخنان را از لوح ضمیر مریدان ناپدید کند یا با تصرفات روحی خود وسوسه شیطانی را از جان مریدان بزدايد و آنها را از وقفه و فترت بازدارد (خوارزمی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۲۲؛ فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۷۸؛ همایی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۸۹). مولوی در بیان این معنا، تصرف بدون واسطه استاد در نفوس سالکان را مؤثر می‌داند و می‌گوید:

گر اثر بر جان زند بی‌واسطه متصل گردد به پنهان رابطه
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر ششم: ۱۱۰۷)

به این معنا که وقتی تصرف ولایت حق به قلب آدمی تعلق می‌گیرد، تأثیر آن بیشتر و عمیق‌تر از تعلق به جمادات است (زمانی، ۱۳۹۸، ج ۶: ۳۷۹). وی همچنین می‌گوید: مرشد با زبان خود در قلوب مریدان اثر می‌گذارد، نه با زبان قال (همان، ج ۲: ۳۳۹):

شیخ، فعال است بی‌الت چو حق با مریدان داده بی گفتی سبق
دل به دست او چوم موم نرم مهر او گه ننگ سازد گاه نام
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۶۲)

هین مَپر الا که با پَرهای شیخ تا ببینی عونِ لشکرهای شیخ
(همان، دفتر چهارم: ۶۵۳)

بنابراین از دیدگاه مولوی، ولایت عرفانی در ولایت تشریعی با اوامر و نواهی منحصر نمی‌شود؛ بلکه سالک در عالم تکوین نیز تحت ولایت استاد خویش است و تأثیر نفس او انکارناپذیر است.

۴-۲-۴ رفع آفات و موانع سیر سالک

سالک از آغاز راه تا زمان رسیدن به مقصود، همواره با آفات، موانع و آزمون‌های متعددی روبه‌رو می‌شود. مرض هر شخصی مختلف، ترتیب علاج مشکل، گریوه‌های راه بی‌نهایت و دزدان پنهانی، بی‌غایت است (بحرالعلوم، ۱۴۱۸: ۱۲۸). راه سلوک بسیار سخت و ناهموار است و در هر قدمش بیم هزاران آفت و خطر ضلالت و هلاکت می‌رود و سالک بدون استاد به‌ندرت ممکن است از آن راه به سلامت گذر کند (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۰۶). ملای رومی آسیب‌های مخرب سیروسلوک بدون راهنمایی و تربیت استاد را مدنظر قرار داده است و در سروده خویش بر همین مسئله تأکید می‌ورزد:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پُرافت و خوف و خطر
هر که او بی‌مرشدی در راه شد او ز غولان گمره و در چاه شد
گر نباشد سایه پیر ای فضول بس تو را سرگشته دارد بانگ غول
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر اول: ۱۴۶)

به‌طور کلی دفع یا رفع آفات، خطرات و موانع، بدون آگاهی داشتن از آفات و خطرات و موانع، امکان‌پذیر نیست. در این حال تنها استاد است که با احاطه بر احوال سالک و دقایق مکر و خدعه نفس می‌تواند او را از سقوط و هلاکت نجات دهد (همدانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۷)؛ او به حقایق و اسباب امراض در باطن سالک آگاه است و طریق مداوا و معالجه آن را می‌داند (فرغانی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۲۲)؛ زیرا مراحل راه را پیموده و تمام تغییرات آن را تجربه کرده است و می‌شناسد؛ از این‌رو تنها او توانایی اقدام به درمان یا پیشگیری از آنها را خواهد داشت. مولوی در اشاره به کارکرد استاد در رفع آفات می‌گوید:

بو که استادی رهاند مر تو را و ز خطر بیرون کشاند مر تو را
(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۲۹۳)

آفات راه سلوک، با وجود پیر و دستگیر به‌راحتی برطرف می‌شود؛ ولی سالک به‌تنهایی نمی‌تواند آنها را دفع کند و بدین سبب سلوک بدون مرشد، نزد صوفیه، خویش را در هلاکت و خطر افکندن است و توسل به پیر نزد ایشان شرط اصلی سلوک به شمار می‌آید (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۹۷).

۴-۲-۵ دفع ضرر احتمالی ناشی از نبود استاد

بر فرض اگر قرار داشتن آفات و خطرات در مسیر سالک، معلوم و آشکار نشود، توقف یا عقب‌گرد هر سالک در این مسیر، به‌صورت طبیعی ممکن است؛ زیرا تربیت عرفانی دارای مسیری دقیق، حساس و پریچ و خطر است؛ همواره احتمال روی آوردن خطر و ضرر روحی و جسمی برای سالک وجود دارد و او پیوسته در معرض ضعف و سستی، غفلت، گرفتارشدن در دام موانع و مهلکه‌ها و... است.

مولوی بر این باور است که سلوک بدون استاد، ذلت و ضلالت و جهالت را در پی دارد؛ برای نمونه در ابیات ذیل به این نکته اشاره می‌کند:

هر که از استا گریزد در جهان او ز دولت می‌گریزد این بدان

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر دوم: ۳۲۲)

هر که تازد سوی کعبه بی دلیل همچو این سرگشتگان گردد ذلیل

(همان، دفتر سوم: ۴۱۲)

کار بی استاد خواهی ساختن جاهلان به جان بخواهی باختن

(همان، دفتر پنجم: ۸۹۲)

نتیجه آنکه بدون تردید، سالک حقیقی برای در امان ماندن از این آفات و خطرات، باید تحت نظارت و حمایت استادی قرار گیرد که بر بازیگری‌های نفس اشراف دارد و همه زوایای نفس را می‌شناسد؛ در غیر این صورت اگر هرکسی با شیوه دلخواه خود فطرتش را دستکاری کند، آسیب‌های بزرگی در پی خواهد داشت. بر این اساس، ازسویی احتمال متضرر شدن در سلوک بسیار جدی است و ازسوی دیگر، به حکم قاعده عقلی، دفع ضرر محتمل لازم و ضروری است.

تنها عاملی که می‌تواند مانع این ضرر در این زمینه شود، نظارت و دستگیری استاد است؛ زیرا او به‌خوبی از آسیب‌هایی که متوجه سالک است آگاه است و توانایی دارد با ارائه راهکارها و دستورالعمل‌هایی، سالک را از همه خطرات رهایی بخشد.

با توجه به این مهم، مولوی آفت رهروی بدون استاد را پیش‌بینی می‌کند و چنین می‌گوید:

مگسل از پیغمبر ایام خویش تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش

گرچه شیری چون روی ره بی دلیل خویش بینی و در ضلالتی و ذلیل

(همان، دفتر چهارم: ۶۵۲)

پیداست که سالک عاقل با هر هنر و تجربه‌ای باشد، هرگز خود را بدون راهنما در چنین راه پرآفت و پرخطری نخواهد انداخت؛ زیرا مقتضای عقل صریح، گریختن از محل گمان خطر و هلاک شدن است (همایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۰۶)؛ بنابراین وجود استاد برای دفع القائنات شیطانی و خطرهای احتمالی ازسوی دشمن درونی و بیرونی در این مسیر، بسیار ضروری و عقلانی به نظر می‌رسد و باید در این مسئله خطیر احتیاط کرد.

۵- نتیجه‌گیری

بررسی‌های این پژوهش در مثنوی معنوی این نتیجه را به دست می‌دهد که از دیدگاه جلال‌الدین مولوی، لزوم پیر و استاد از اصول اختصاصی تربیت عرفانی است و اثبات ضرورت آن به تحلیل عرفانی کارکردهای استاد با رویکردی جامع نیاز دارد.

در این باره، نویسندگان این پژوهش با دسته‌بندی ابعاد نیاز به استاد در کلمات مولوی، در دو بُعد شناختی و رفتاری، به تبیین کارکردهای شناختی و رفتاری استاد در تربیت عرفانی سالک پرداختند و آن را با مسئله

ضرورت استاد در سیروس‌سلوک پیوند دادند. از این نوع رویکرد و شیوه پردازش به مسئله، نتایج زیر به دست آمد:

- (۱) بایستگی استاد در کلمات مولوی، در دو بُعد شناختی و رفتاری قابل استخراج و دسته‌بندی است؛
- (۲) اشعار مربوط به بایستگی استاد در بُعد شناختی را می‌توان در چهار محور در زمینه کارکردهای استاد جمع‌بندی کرد: راهنمایی برای شناخت راه و مقصد، شناخت آفات، خطرات و موانع، شناخت حوادث کشف و شهودی و شناخت تفاوت شاکله سالکان. شناخت هیچ‌یک از این چهار امر بدون حضور استاد آگاه و خبره امکان‌پذیر نیست؛

(۳) اشعار مربوط به بایستگی استاد در بُعد رفتاری را می‌توان در پنج کارکرد اساسی او گنجانند: دستگیری و مراقبت برای ترقی به مراحل و مقامات معنوی بالاتر، سرعت و سهولت بخشیدن به سیر، ولایت باطنی استاد و تأثیر نفس او، رفع آفات، خطرات و موانع و دفع ضررهای محتمل ناشی از نبود استاد. تحقق همه موارد پنج‌گانه در حوزه رفتاری، نیازمند حضور پیر و استاد تا رسیدن به مقصد است.

جدول شماره ۱: بررسی ابعاد شناختی و رفتاری کارکردها

بُعد رفتاری کارکردها	بُعد شناختی کارکردها
ترقی به مراحل و مقامات بالاتر	شناخت راه و مقصد
سرعت و سهولت بخشیدن به سیر سالک	شناخت آفات، خطرات و موانع
تأثیر نفس و ولایت باطنی استاد	تفسیر حوادث کشف و شهودی
رفع آفات و موانع سیر سالک	شناخت تفاوت شاکله سالکان
دفع ضرر احتمالی ناشی از نبود استاد	***

(۴) مولوی با بهره‌گیری از عنصر مهم استادمحوری، توانسته است مباحث سنگین و دشوار عرفانی و معرفتی را به‌صورتی آسان و فهم‌پذیر برای مخاطبان خود تبیین و تشریح کند و آنان را به پیروی از پیر و مرشد، برای پیمودن مسیر دشوار طریقت ترغیب نماید.

پی‌نوشت

۱. این تعریف با واکاوی تعاریف متعدد موجود با محوریت ابیات مثنوی به دست آمد.
۲. منظور از پیری و موسپیدی در ابیات مثنوی، پیر عقلی و روحی است نه جسمی و تقویمی (زمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۸۵۹). مولوی در ابیات بعدی می‌گوید: موی سیاه نشان انانیت و اوصاف بشری و خودبینی است و موی سپید نشان آسمانی‌بودن و مقبول درگاه الهی بودن است.
۳. راهنما و پیشرو

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج‌البلاغه (۱۴۱۴ق.). سید رضی، قم: دارالهجرة.

۳. آل عصفور، محمد (۱۳۸۵). «انسان کامل و انسان‌شناسی مولانا»، کاوش‌نامه، شماره ۱۲، ۹۵-۱۲۶.
۴. ابن‌ترکه، صائیل‌الدین (۱۳۶۰). تمهید القواعد، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: وزرات فرهنگ و آموزش عالی.
۵. ابن‌عربی، محی‌الدین (بی‌تا). الفتوحات المکیة، بیروت: دارصادر.
۶. امینی‌نژاد، علی (۱۳۹۴). آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، چاپ دوم.
۷. انصاری، عبدالله (۱۴۱۷ق.). منازل السائرین، قم: دارالعلم.
۸. باخرزی، یحیی (۱۳۶۲). فصوص‌الآداب، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
۹. بحرالعلوم، سید محمد مهدی (۱۴۱۸ق.). رساله سیروس‌سلوک، تحفه الملوک، شرح سید محمدحسین حسینی طهرانی، مشهد: علامه طباطبائی.
۱۰. پیروز، غلامرضا؛ غفوری، عفت سادات (۱۳۹۶)، «تحلیل منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه عطار نیشابوری براساس نظریه سازنده‌گرایی برونر و ویگوتسکی»، فصلنامه شعرپژوهی، شماره ۳، ۱۹-۴۴.
۱۱. جیلی، عبدالکریم (۱۴۲۶ق.). الاسفار عن رسالة الأنوار، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم.
۱۲. حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴ق.). تحف العقول، قم: جامعه مدرسین.
۱۳. حسینی کوهساری، سید اسحاق (۱۳۸۹). «کشف و شهود عرفانی»، فصلنامه فلسفه دین، شماره ۵، ۱۴۱-۱۷۲.
۱۴. خوارزمی، کمال‌الدین (۱۳۸۴). ينبوع الاسرار فی نصائح الابرار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۵. دیلمی، محمد (۱۴۲۸ق.). شرح الأنفاس الروحانية، قاهره: دارالآثار الاسلامیة.
۱۶. رازی، نجم‌الدین عبدالله بن محمد (۱۳۷۳). مرصاد العباد، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۱۷. رضایی تهرانی، علی (۱۳۹۲). سیروس‌سلوک، طرحی نو در عرفان عملی شیعی، قم: مؤسسه امام خمینی.
۱۸. روحانی‌نژاد، حسین (۱۳۸۸). مواجید عرفانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم.
۱۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، تهران: علمی، چاپ یازدهم.
۲۰. زمانی، کریم (۱۳۹۸). شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات، چاپ پنجاه‌وسوم.
۲۱. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات، تصحیح سید حسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۱۵). بستان السیاحه، تهران: احمدی.
۲۳. صدرایی، رقیه (۱۳۹۹). «شگردهای عرفانی مولوی از تأویلات مفاهیم قرآنی»، فصلنامه عرفان اسلامی، شماره ۶۳، ۱۷۵-۱۹۳.
۲۴. عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۸۳). عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. فرخ‌زاد، ملک محمد؛ اکبربالایی، نسیم (۱۳۹۲)، «بررسی سیمای پیر در ابیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»، فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، شماره ۹، ۱۴۳-۱۵۹.
۲۶. فرغانی، سعیدالدین (۱۴۲۸ق.). منتهی المدارک فی شرح تائیه، بیروت: دارکتب العلمیة.
۲۷. فصیحی رامندی، مهدی (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای اصول تربیت اخلاقی و تربیت عرفانی»، معرفت اخلاقی، شماره ۴، ۳۹-۵۴.
۲۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۷). شرح مثنوی شریف، تهران: زوار.

۲۹. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۲). راه روشن، ترجمه المحجة البيضاء، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی.
۳۰. قربانی، قدرت‌اله (۱۳۹۲). «تبیین ابعاد انسان عرفانی در مثنوی مولوی»، فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، شماره ۱۰، ۲۲-۵۰.
۳۱. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۴۰). الرسالة التفسیریة، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ترجمه ابوعلی عثمانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. کاشانی، عبدالرزاق (۱۴۲۶ ق.). لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
۳۳. کاشانی، عزالدین محمود (بی‌تا). مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
۳۴. کاشفی، حسین بن علی (۱۳۵۶). رشحات عین الحیاة، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
۳۵. کریمی، عبدالعظیم (۱۳۷۴). رویکردی نمادین به تربیت دینی با تأکید بر روش‌های اکتشافی، تهران: قدیان.
۳۶. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). آشنایی با علوم اسلامی، قم: جامعه مدرسین.
۳۷. مکی، ابوطالب محمد بن علی (بی‌تا). قوت القلوب فی معاملة المحبوب، بیروت: دارالفکر.
۳۸. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، قم: نگاه آشنا.
۳۹. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۵۸). کشف المحجوب، تهران: طهوری.
۴۰. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۵). مولوی‌نامه، تهران: هما.
۴۱. _____ (۱۳۸۴). تفسیر مثنوی مولوی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۴۲. همدانی، عبدالصمد (۱۳۷۴). بحرالمعارف، ترجمه حسین استادولی، تهران: حکمت.